

## ضبط یک مُصَلِّحِ طَبِیِّ: ((سوء الفنیه)) / ((سوء القنیه))

### جويا جهانبخش

از ادهم خلخالی (ف: ۱۰۵۲ یا ۱۰۵۳ هـ. ق)<sup>۱</sup>، صوفی و واعظ شیرین سخن عصر صفوی، نامه‌ای خواندنی بر جای مانده است خطاب به «یکی از احاب»، «محمد مقیم» نام؛ که در آن شرحی از دردمندی‌ها و رنجوری‌های خویش به دست داده است و فراموده که مردی بس رنجور \_ و تعبیر قُدمَا: «مِراض» \_ بوده. در این نامه که در رسائل فارسی ادهم خلخالی<sup>۲</sup> به چاپ رسیده، و البته مع الأسف «نسخه» بی آن \_ چون غالب دیگر اجزای آن مجموع نفیس و مرغوب \_ سقیم افتاده است، ادهم در بیان آلام و أسقامِ خویش گوید:

«... علّتِ اُولِ که قائلِ آن علل است و مُقَدِّمِ بر همه، ... رنجِ قولنج بود که در کنجِ مدرسه جعفریه دارالسلطنه اصفهان تشریف آورد و در گنجِ شکستگی بر روی دل گشود. دوم، قصورِ نورِ بَصَرِ که بی‌خبر در مدرسه لطف‌الله شیراز نزولِ اِجْلالِ فرمود و بصیرتِ قلبیه را روشن نمود. سوم، سوء المزاجِ معده که همه جوارح و اعضاء را از فضلات طهارت داد. چهارم، اَلَمِ صدر. پنجم، حَقْفَان. ششم، ضعفِ قلب. هفتم، بواسیر. هشتم، وَجَعِ مَفَاصِل. نهم، ضیقِ النَّفْس. دهم، فُتُورِ قُوْتِ هاضمه. یازدهم، تبِ نبوت<sup>۳</sup> که گاهی اضافه علّت

۱. تاریخ وفات ادهم را ولی قلی بیگ شاملوی هروی بصراحت ضبط کرده است ولی مع الأسف اختلاف در کتاب سود بخش قصص الخاقانی دستنوشته‌های قصص الخاقانی موجب تردید گردیده است. نگر: کدومطیخ قلندری، ادهم خلخالی، به اهتمام احمد مجاهد، ج: ۱، تهران: سروش، ۱۳۷۰ هـ. ش.، ص سیزده.  
۲. به اهتمام عبدالله نورانی، ج: ۱، ج: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ هـ. ش.  
۳. چنین است در متن چاپی؛ و نه «تب نبوت (رتب نبوه)» که ابتدئاً به خاطر می‌آید.

شود. دوازدهم، فُتورِ قوتِ دماغِ حتی از درکِ صفایِ باغ و راغ<sup>۱</sup>. سیزدهم، قبضِ طبیعت و یُبوسَتِ آن از مَمَرُ غلبهٔ سودا و حرارتِ عارضی از کثرتِ تناولِ ادویهٔ حارّه و اَغذیهٔ جارّه یُبس<sup>۲</sup>؛ که کُل در قصبهٔ طَبیّه دهخوارقان عیان شده. چهاردهم، سوء الغنیه<sup>۳</sup> و انحرافِ مزاجِ جگر که سلطانِ همه است، در بلدهٔ کریمه تبریز حادث گشت.

« مپرس حال که اندیشهٔ بیانم نیست      چو عهدِ خلقِ دُرستی در استخوانم نیست<sup>۴</sup> »

در این متن، چنان که دیده می‌شود، چهاردهمین ابتلائیِ اَدهم، « سوء الغنیه » ضبط شده است که چپستی آن جای سؤال است و طابعِ رسائلِ اَدهم نیز توضیح یا تذکّاری در باب آن نداده. نگارندهٔ این سطرها که به مناسبتِ فحص در احوال و آثار اَدهم خلخالی، این عباراتِ وی را، به نقل از همین رسائلِ مطبوع، در بعض نوشته‌های خویش آورده است،<sup>۵</sup> در آن زمان و در آنجا با افزودن عبارتِ تذکارگونهٔ « چُنین است در مأخذِ چایی»، خوانندگان را بدین توجّه داد که ضبطِ کلمهٔ مذکور محلّ تأمل می‌نماید، لیک بسطِ مقال را به جای دیگر، و گوئی: اکنون و اینجا، وانهاد. عجالهٔ می‌گویم که:

صورتِ صحیحِ این لفظ، آنسان که در مکتوباتِ ادیبان و طبیبان مشهود می‌افتد، « سوء القنیه » است – به قاف، نه به غین.

لذا ریختِ « سوء الغنیه » که در رسائلِ فارسیِ اَدهمِ خلخالی دیده می‌شود، اگر ناشی از سهوِ طابع یا ناسخ، و یا سهوِ القلمِ خود اَدهمِ خلخالی نباشد، با احتمال از سنخِ اِملائی شاذ و ناپهنجاری است که گاه از قلمِ فضلائی سه چهار قرنِ اخیر تراویده و اینجا و آنجا در مکتوباتِ بزرگانِ این اَعمار دیده می‌شود.<sup>۶</sup> و اَمّا این « سوء القنیه » چیست؟ شیخ الرئیس گفته است:

« هرگاه حالِ کبد تباه شد، و ناتوانی بر آن چیرگی یافت، حالتی برای کبد رُخ می‌دهد که پیش در آمدِ بیماریِ استسقا است. این حالت را سوء قنیه گویند و به اسمِ سوء مزاج یا تباهی مزاج نیز شناخته می‌شود.<sup>۷</sup> »  
قریب به همین است سخنِ سَیدِ اِسْماعیلِ جُرْجانی:

۱. در متنِ چایی: داغ.

۲. در متنِ چایی: یُبس.

۳. تأکید از ماست؛ و چُنین است اِملائی آن در متنِ چایی.

۴. رسائلِ فارسیِ اَدهمِ خلخالی، ۱ / ۷۹۶ و ۷۹۷.

۵. اعتقاداتِ شیخِ بهائی، ج: ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۷ هـ. ش. ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۶. جای تحقیقی مبسوط در شیوهٔ اِملائیِ دستنوشته‌های تازی و پارسی قرونِ اخیر و سُذوذات و هنجار گریزیهای که أحياناً در آن به چشم می‌خورد، هنوز خالی است.

۷. قانون در طب، ابوعلی سینا، ترجمهٔ عبدالرحمن شرفکندی – هه ژار –، ج ۳، تهران: سروش، ۱۳۷۰ هـ. ش.؛ کتاب سوم، بخش دوم، ص ۲۷۵.

« هرگاه که مزاج از حال طبیعی بگردد و ضعف بر وی مستولی شود. حالی نزدیک حال مُسْتَسْقِيَان پدید آید. طبیبان آن را سوء القنیه گوید و سوء المزاج نیز گویند.<sup>۱</sup> در طبیعی از کَشَاف اصطلاحات الفنون تهنوی که زیر نظر دکتر رفیق العجم آماده سازی گردیده است و مکتبه لبنان<sup>۲</sup> آن را منتشر ساخته و حتی المقدور برابرهایی مُصطَلحات آن را از ألسنه فرنگی نیز بر آن افزوده‌اند، در برابر سوء القنیه «<sup>۳</sup> آمده است:

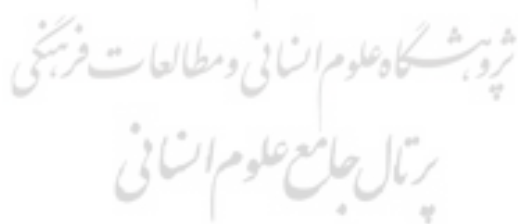
### «Dropsy – Hydropisie».

سخن را به ذکر نمونه‌ای از کاربرد این مُصطَلحِ طبی در کلام ادیبی آریب که وارث علوم سنتی و از جمله آشنا به طب سینوی بود، به فرجام می‌بریم.

علامه فقید، استاد جلال‌الدین همائی، تعبیر «سوء قنیه» را در نامه‌ای إخوانی به شادروان استاد منوچهر قدسی که به تاریخ ۲۹ اسفندماه ۱۳۵۰ ه. ش (۳ ماه صفر ۱۳۹۲ ه. ق) رَقْم خورده است، از این فرار آورده:

« اکنون سه ماه و شش روز هست که در اطاق در بسته محبوس خانه‌نشین و حلیف و آلیف بستر و بالین شده‌ام. تنگی نفس، ضعف بنیه و سوء قنیه و دیگر عوارض مرا رنج می‌دهد، مخصوصاً ضیق النفس بطوری است که مصداق شعر هندی شیوه – یا بقول من: « اصفهانی طرز» – است:

« صد پله نهادیم ز سخت جگر خویش      شاید بزمین بوس لب آید نفس ما»<sup>۴</sup>.



۱. ذخیره خوارزمشاهی؛ بنا بر نقل لغت‌نامه‌ی دهخدا.

۲. بیروت، ط: ۱، ۱۹۹۶م.

۳. ۹۸۷/۱.

۴. شعوبیه، جلال همائی، به اهتمام منوچهر قدسی، اصفهان: کتابفروشی صائب، ۱۳۶۳ ه. ش، ص یکصد و شصت و دو.